

غریب آشنا

زیر نظر بابک نیک طلب

مثل خاک تشنه

قطره قطره آسمان چکید

سبز شد زمین ...

گلی شکفت.

مثل خاک تشنه

مثل غنچه‌ها

آب هم سلام بر حسین (ع) گفت!

باز حرف ظهر و تشنگی

حرف آفتاب می‌شود

آه! تا همیشه خدا

ابر از خجالت آب می‌شود ...

مریم هاشم پور



غریب آشنا

پیش تو غریب آشنا آمده‌ایم
هم با هم و هم جدا آمده‌ایم
اینجا همه چیز هست و چیزی کم نیست
زیرا به زیارت رضا(ع) آمده‌ایم
سلام ای امامی که نامت
کلام دل آسمان‌هاست
سلام ای بهاری که سرسبز
به مهرت کران تا کران‌هاست
تو پایان شام سیاهی
تو آغاز صبح سپیدی
پناهی تو در بی‌پناهی
امیدی تو در ناامیدی
کنار تو آرامشی هست
که در هیچ جای جهان نیست
کم و بیش اگر خواهشی هست
به غیر از تو ای مهربان نیست
به سوی تو می‌آیم ای دوست
که با هر غریب آشنایی
مرا غرق در روشنی کن
تو خورشید خورشیدهایی

بابک نیک‌طلب

رمز لحظه

یک درخت می‌تواند
شاخه‌های سبز خود را
در هوا بگستراند

یک پرنده می‌تواند
روی شاخه دم بگیرد
از جوانه‌ها بخواند

من چگونه می‌توانم
در حیاط شاد خانه
سرد و بی‌صدا بمانم؟

من چگونه می‌توانم
راز فصل را نفهمم
رمز لحظه را ندانم؟

مهدی مرادی

مهربانی خدا

صبح زود
روی برگ گل
بلبلی ترانه‌ای سرود
دست‌های هر درخت
رو به آسمان
دراز بود
آب و خاک و باد
در نماز بود

ناگهان
من پر از دعا شدم
چون کبوتری
در آسمان رها شدم
آسمان توی چشم من نشست
من پر از
مهربانی خدا شدم.

مریم زر نشان